

# روزا لوکزامبورگ و مسأله حزب

تروتسکی

مترجم: لانو

روزا هرگز خود را به تئوری صرفا خودانگیزگی محدود نکرد. برخلاف پارووس که بعدها فالتالیزم (تقدیرگرایی) خود را در باره انقلاب اجتماعی با وقیحترین اپورتونیزم معاوضه کرد. برعکس پارووس، روزا لوکزامبورگ تقلای خود را در جهت آموزش قبلی جناح انقلابی پیشا هنگ پرولتاریا و متحد کردن آن از لحاظ سازمانی تا حد ممکن قرارداد. در لهستان او یک سازمان مستقل جدی ایجاد کرد. بیشترین چیزی که می شود گفت این است که در ارزیابی تاریخی-فلسفی روزا از جنبش کارگری، اهمیت انتخاب تدارکاتی پیشگام در مقایسه با عمل توده ای که در آینده انتظار می رفت، بقدر کافی پیش رفت. و حال آنکه لنین - بدون تسلی دادن خود با معجزه عمل توده ای آینده - بر اساس یک برنامۀ دقیقاً مشخص و بطور دائمی و خستگی ناپذیر پیشگام کارگری را در یک هسته محکم، قانونی یا غیرقانونی، درون سازمان های توده ای و یا بطور زیرزمینی جوش داد.

تئوری خودروبی روزا یک سلاح سودمند علیه آپاراتوس منجمد فرمیزم بود. اما، در آنجا که واقعاً علیه نظر به لنین مبتنی بر ساختن یک آپاراتوس انقلابی به کار گرفته می شد، جنبه های ارتجاعی خود را نیز - بطور مطمئن فقط در جنبه - مکشوف می ساخت. برای خود روزا این مسأله فقط بطور اتفاقی رخ می داد. او از لحاظ انقلابی به اندازه کافی رئالیست بود که عناصر تئوری خودانگیزگی را به یک متافیزیک کامل تبدیل نکند. خود او، در عمل، همانطور که قبلاً گفته شد، این تئوری را در هر قدم به تحلیل می برد. بعد از انقلاب ۱۹۱۸، او کوشش سختی را برای جمع آوری پیشگام پرولتاریا آغاز کرد. علیرغم دست نوشته تئوریک و خیلی ضعیف وی در زندان در باره انقلاب شوروی که هرگز توسط خودش چاپ نشد، کارهای آتی روزا یک نتیجه مطمئن را روشن می سازد: او روز به روز به عقیده لنین راجع به مرزبندی از لحاظ تئوریک بسیار مشخص رهبری آگاه و خودانگیزگی جنبش در حال نزدیک شدن بود. (مطمئننا همین مسأله نیز موجب بازداشتن وی از چاپ دست نوشته اش علیه سیاست بلشویکی گردید که بعدها بطور بی شرمانه ای مورد استفاده قرار گرفت.)

اجازه دهید دوباره کوشش کنیم تا توجه خود را معطوف به مفایرت بین آکسیون خودبخودی توده و کارآمد فمندانگی در دوره حاضر سازیم. چه ظرفیت عظیمی از قدرت و از خودگذشتگی که توده های زحمتکش سراسر کشورهای متمدن و نیمه متمدن جهان از زمان جنگ جهانی تاکنون نشان داده اند! در تاریخ پیشین بشر هیچ چیز قابل مقایسه با آن نیست. تا این اندازه، در مقابل بی فرهنگان و کله پوک های طرفدار محافظه کاری بورژوازی کراتیک که صراط مستقیم "پیروزی های از قبل تضمین شده" را توصیه می کردند، حق کاملاً به روزا بود. اما، همین به با داندن آن انرژی بی حد است که پایه های دلسردی و عقب نشینی پرولتاریا و پیشرفت موفقیات آمیز فاشیسم را شکل می دهد. بدون جزئی ترین مبالغه می توان گفت که موقعیت کلی جهان

اکنون در فرانسه و جاهای دیگر کوششها بی جهت ساختن به اصطلاح یک لوکزامبورگیزم همچون سنگری برای سنتریستها<sup>۱</sup> چپ و بر علیه بلشویک - لنینیستها در حال انجام است. این مسأله می تواند اهمیت قابل توجهی کسب کند و بطور احتمال شاید ضرورت یا بد که در آینده نزدیک نوشته جا معتری در بر سر خورد به لوکزامبورگیزم واقعی و اعلان شده اختصاص داده شود. من مایلیم که در اینجا فقط به سیمای اصلی مسأله بپردازم.

در مقابل تحریف های مسخره و بی شرمانه استالین و بوروکراسی اش با رها کردن لوکزامبورگ دفاع کرده ایم و در آینده نیز چنین خواهیم کرد. در این کار ما دستخوش هیچ ملاحظه عاطفی نشده بلکه بنا به ضرورت انتقالی ما تریالیزم دیالکتیک عمل می کنیم. دفاع ما از روزا لوکزامبورگ، اما، بلا شرط نیست. جوانب ضعیف آموزشهای وی هم از جنبه تئوریک و هم عملی نشان داده شده اند. SAP و عناصر وابسته به آن (به عنوان مثال به نثریبه روشنفکران بی خرد "فرهنگی پرولتری"، اسپار - تاکوس فرانسی، نشریه دانشجویان سوسیالیست در بلژیک، و گاهی وقتها نیز Action Socialiste بلژیکی رجوع کنید) فقط آن جوانب ضعیف و ناکافی را از تعلیمات روزا لوکزامبورگ بکار می گیرند که برای خودی نیز معنی و مفهوم قطعی ای نداشته اند. (۱) آنها این ضعفها را تعمیم داده و با گزارفیه - گویی به منتها درجه، بر این زمینه تا ساختن یک سیستم حماقانه به پیش می روند. این لغزها ننداست که استالینیستها نیز در آخرین جرّخ خود - بدون اعتراف و یا فهمیدن آن - در تئوری به کاریکاتوری از بخش منفی لوکزامبورگیزم می رسند، تازه بدون سخن گفتن از سنتریستها و سنتی و سنتریستها چپ در اردوگاه سوسیال دموکراتیک.

حای انکار نیست که روزا لوکزامبورگ با نوری دگی در مقابل سیاست محافظه کارانه "پیروزی تاج گذاری شده" سوسیال دموکراسی آلمان، بویژه بعد از انقلاب ۱۹۰۵، خود - انگیزگی عمل توده ای را به پیش کشید. این تقابل در موضع روزا تا ما یک خصلت انقلابی و پیشرفته داشت. خیلی پیشتر از لنین، روزا لوکزامبورگ خصلت عقب افتاده حزب منجمد و همچنین آپاراتوس اتحادیه های کارگری را درک کرد و مبارزه بر علیه آن را آغاز نمود. تا آنجایی که او روی اجتناب ناپذیری تشدید منازعه طبقاتی حساب می کرد، همواره قطعیت ظهور عناصر مستقل توده ای علیه اراده و خط مشی صاحب منصبان جنبش را نیز پیشگویی می نمود. در این طرح های کلی - تاریخی روزا لوکزامبورگ محق بود، زیرا انقلاب ۱۹۱۸ "خودانگیزخته" بود، یعنی این انقلاب بر علیه تمام قیدها و تمام حزم و احتیاط - کاری های صاحب منصبان حزبی و به وسیله خود توده ها به انجام رسید. از طرف دیگر، تمام تاریخ بعدی آلمان به فراوانی نشان داد که خودانگیزگی جنبش به تنها بی برای موفقیت و پیروزی آن کافی نیست. رژیم هیتلر خود برهان سنگینی است بر علیه نسخه خودانگیزگی.

بوسیله بحران رهبری پرولتاریا تعیین می‌شود. امروز، جنبش کارگری هنوز گرفتار بقایای عظیم‌نازیا می‌باشد و روش‌های سنتی است. بعد از فداکاری‌ها و ناامیدی‌های بی‌شمار، بخش عمده پرولتاریای اروپا دست کم به درون صدف خود عقب نشسته است. درس قطعی ای که از این تجارب تلخ، آگاهانه و بی‌سایه نیمه‌آگاهانه کسب شده است همانا چنین خوانده می‌شود: یک آکسیون عظیم توده‌ای نیازمند یک رهبری عظیم است. در رابطه با مسائل جاری، کارگران هنوز رای‌شان را به سازمان‌های سنتی می‌دهند. اما فقط رای‌شان و نه اعتمادی‌شان را. از طرف دیگر، بعد از اضمحلال فلاکت‌بار انترناسیونال سوم، بسیار دشوار بتوان اعتماد آن را به یک سازمان انقلابی جدید دیگر جلب کرد. درست در اینجا است که بحران رهبری پرولتاریا خود را نشان می‌دهد. در این شرایط، خواندن یک آوازیک‌نواخت راجع به عمل‌توده‌ای نامعلوم در آینده، بجای انتخاب هدف‌مند کارهای یک انترناسیونال جدید، به معنای پیش بردن یک عمل کاملاً ارتجاعی است و درست در اینجا است که نقش S.A.P. در "روند تاریخی" خود را نشان می‌دهد.

این آدم خوب، پل فرولیک (۲) البته می‌تواند حافظه ما را کیستی خود را جهت بند آوردن جزو مدت‌تئوریک بربریزم خود انگیختگی تحت فرمان بخواند. این اقدامات کاملاً حفاظتی ادیبانه بسختی شاگردان مایلز (۳) (نویسنده ارجمند قطعاً ماه‌های صلح و نویسنده نه‌کمتر ارجمند نشریه فرانسوی زبان "بولتن جوانان") اسکار و اسرمنز و بوریس گلدن برگز (۴) را از به پیش بردن نرم‌آوردترین خزعلات خود انگیختگی در صوف خود S.A.P. باز خواهد داشت. سیاست عملی شوب (۵) (ماهرانه "نگفتن آنچه که هست"، دلداری جاودانی آکسیون توده‌ای در آینده و "پروسه تاریخی" خود انگیخته). نیز هیچ معنا نخواهد

داد مگر یک بهره‌برداری تاکتیکی از روزالوکزامبورگیسم کاملاً تحریف و قصاصی شده. و تا جایی که پل فرولیکها موفق نمی‌شوند حمله گسترده‌ای را علیه این تئوری و پراتیک در درون حزب خودشان سازمان دهند، مقالات آنتی- مایلز آنها دارای خصلتی است در جستجوی یک تبرئه‌نامه تئوریک. چنین تبرئه‌نامه‌ای واقعا اولزما نی‌ضرورت خواهد یافت که شخص در یک جرم عمدی سهیم شده باشد.

بحران رهبری پرولتاریا البته نمی‌تواند بواسطه یک فرمول مجرد از میان برداشته شود. این مساله محتاج یک پروسه فوق‌العاده طولانی است، اما نه یک پروسه صرفاً "تاریخی"، یعنی در پیش شرط‌های عینی فعالیت آگاهانه، بلکه زنجیره‌ای از اقدامات ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی به مقصود بیهم‌جوش دادن بهترین و آگاه‌ترین عناصر پرولتاریای جهانی تحت یک پرچم بی‌لکه. عناصری که با یدتعداد اعما دبه نفسشان بطور پیوسته تقویت شود و پیوندشان با بخش‌های وسیعتری از پروسه لتاریک‌گسترش و عمق یابد. در یک کلام: بازگرداندن رهبری تاریخی پرولتاریا به‌وی تحت شرایطی جدید، شاق و بسیار دشوار. این آخرین طرفداران اغتشاش آفرین تئوری خود - انگیختگی همانقدر در توسل به روزانان حق اندک بوروکرات‌های فلک‌زده کمیونترن در توسل به لنین. اگر این مسائل فرعی را که خود سیر حوادث کننا رگذاشته، کننا رگذا ریم می‌توانیم با حقانیت کامل کوشش خود را برای انترناسیونال چهارم تحت سه نام (سه-ال) بکار اندازیم، یعنی نه تنها تحت نام لنین، که تحت نام لوکزامبورگ ولیکن تحت

۲۴ ژوئن ۱۹۳۵



### توضیحات:

(۱) SAP (حزب کارگران سوسیالیست آلمان) در اکتبر ۱۹۳۱ تشکیل شد. در بهار ۱۹۳۲ در درون اپوزیسیون راست آلمان (KPO) یک شکاف ایجاد گردیده و متعاقباً یک گروه از آن رهبری زا کوب و آلچروارد SAP شد. در آگوست ۱۹۳۳، SAP به همراه ILO با علم کردن بیانیه "چهار"، ضرورت کار برای ایجاد یک انترناسیونال جدید را اعلان کرد. بعدها SAP سریعاً به راست چرخید و به یکی از مخالفان جنبش برای بین‌الملل چهارم تبدیل گردید و در سال ۱۹۳۷ نظریه "جبهه خلق برای آلمان" را پشت نویسی کرد.

(۲) Miles مایلز، رهبریک گرایش کوچک سنتریستی در آلمان که از سال ۱۹۳۱ "گروه شروع جدید" نامیده می‌شد.

(۳) Boris Goldenbergs بوریس گلدن برگز، تحت نام برتراند گیلبرت برای یک روزنامه فرانسوی می‌نوشت. یک پناهنده آلمانی در پاریس و نماینده SAP در خلال مذاکره با ICL در سال ۱۹۳۳-۳۴ بود. بعد از سال ۱۹۳۵ یکی از بنیانگذاران گروه چپ انقلابی در SFIO گردید.

(۴) Jim Schwab (شوب)، هم چنین به نام زا کوب و آلچر یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست آلمان بود. در ۱۹۲۹ به اتهام پشتیبانی از اپوزیسیون راست کمونیست KPO از کمینترن طرد شد. در سال ۱۹۳۲ از KPO جدا شده و تا سال ۱۹۳۹ یکی از رهبران SAP (کمیته Emigré) در پاریس بود.

اسپارتاکوس (با گروه سکتاریستی بلژیکی تحت رهبری وریکن اشتباه نشود): یک گروه کوچک سنتریستی در جناح چپ فرانسوی SFIO و حامی SAP.

Action Socialist (با SFIO فرانسوی، نشریه نوبتی به نام همان جریان) نشریه جناح چپ حزب کارگر بلژیک بود.

(۲) Paul Froelich پل فرولیک (۱۹۵۳-۱۸۸۳)، اقلیتی از اپوزیسیون راست آلمان (KPO) را در سال ۱۹۳۲ به درون